

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تا آیه ۸۲ سوره مبارکه فسطاط را به لحاظ مفهوم شناسی کار کردیم، قضاوت درباره سیاقها و جمع بندی آنها و ارتباط سیاقها، احیاناً فصل بندی یا بخش بندی سوره، برای مراحل بعدی است، سیری در تاریخ بنی اسرائیل از آیه ۴۰ آغاز شده است، در ابتدای سوره هم بحث های مقدماتی درباره آنها وجود داشت، بدون اینکه اسمشان تصریح بشود، در آیه ۸۳ بیان دیگری از میثاق بیان شده است.

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» به یاد بیاورید آن وقتی را که اخذ کردیم میثاق و تعهد بنی اسرائیل را که «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» که جز خدا را نپرستید و «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ» نسبت به والدین، پدر و مادر احسان کنید، نیکی کنید، و البته نسبت به نزدیکان هم «ذِي الْقُرْبَىٰ» و البته نسبت به یتیمان، این را هم ملحق می کند به نزدیکان، که البته باز اولویت می شود ایتم از «ذِي الْقُرْبَىٰ» و نسبت به مساکین هم، دقت کنید، اگر قضیه را سوق نمی داد به سمت «الْيَتَامَىٰ»، «وَالْمَسَاكِينِ» و امثال اینها، ما می گفتیم این مطلق احسان است، خوب حرف بزن، خوب نگاه کن، با ادب باش، همین، با بیان «وَالْيَتَامَىٰ» یک مقدار احتمال می دهیم که بحث مادی باشد، ولی باز تصریح ندارد، هر یتیمی لزوماً فقیر نیست، «وَالْمَسَاكِينِ» دیگر قضیه کاملاً روشن می شود، قدر متیقن آن احسان مالی است، حالا اکتفا به احسان مالی هم نکن، احسان در ادب، در محبت، در علم آموزی، در تامین جوانب مختلف نیازها همه آنها را هم اضافه کن، در احسان مالی هم اولویت با پدر و مادر است، این غیر از نفقه است. «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» این احسان را طبقه بندی کرد، والدین، ذی القربی، یتامی، مساکین، خب بعد از طبقه بندی احسان، بقیه را آمد ذیل عنوان ناس قرار داد، که ای بسا شما احسان نتوانی به آنها بکنی، با مردم سختتان، حُسن باشد، نیکویی باشد سختتان، یعنی صفت کلامتان با مردم صفت حُسن باشد، و خود حُسن را جانشین موصوف کرده است، تا اینجا، ۱- «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» ۲- احسان، ۳- حُسن، «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» این تعامل شما با خدا، احسان با اطرافیان، طبق طبقه بندی حُسن با همه است. اینها خط مشی است. مناسک نیست، الان می خواهد این را تبدیل کند به مناسک، «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ» نماز را اقامه کنید، زکات را برسانید، «آتُوا» بدهید است ولی در، مثل «آتیناهم» که خداوند به انبیا کتاب می دهد، کتاب را به دستشان می رساند، زکات را برسانید به جایش. زکات را بپردازید تا برسد به جای خودش، یعنی مدیریت مسیر زکات هم در «آتُوا الزَّكَاةَ» هست. «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ» چهره مناسکی اش «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» است، «بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» چهره مناسکی اش «آتُوا الزَّكَاةَ» است، یعنی در جامعه این جریان پیدا بکند، فلسفه حاکمیت دینی در یک جامعه در قرآن ذکر شده است، می فرماید کسانی که «إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ» (حج/۴۱) اگر آنها را در زمین مکانت ببخشی، نماز را اقامه می کنند، زکات را به جایش می رسانند، این فلسفه حاکمیت دینی است. اگر این اتفاق نیفتد، فلسفه محقق نشده است. «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ» سپس شما پشت کردید، «إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ» جز اندکی از شما، این میثاق الهی، یعنی آن خط مشی عبادت خدا، احسان به والدین و احسان به ذی القربی، یتامی و مساکین و خط مشی «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» که تبدیل شد به دو مناسک اقامه نماز و ایتای زکات، را انجام ندادید، «وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ» و شما اعراض کنندگان هستید.

به فراموشی سپرده شدن همین میثاق است که بستر تخلف تاریخی بنی اسرائیل را به قرآن فراهم کرده است. اگر با این فرهنگ جلو آمده بودند، حب دنیا سبب نمی شد که امروز در این پیچ حساس دینشان را به دنیایشان بفروشد.

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» حالا همان میثاق را که به شکل کلی آنجا بیان کرد، شما اثباتی را که عمل نکردید، هیچ، این سلبی را عمل کردید، یعنی آنکه باید انجام می دادید، انجام ندادید، ما از شما میثاق گرفتیم «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ» خون خودتان را نریزید، گروهی، گروه دیگر را نکشد، کسی کس دیگر را نکشد، «وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ» خودتان را از سرزمین های خودتان، اخراج نکنید، وقتی می گوید خودتان، «أَنْفُسَكُمْ» از آن جهت که اینها همه یک ملت هستند، اگر یک گروهی از ملت گروه دیگر را بکشد، این مثل این است که شما خودتان را کشتید، یا اگر گروهی از این ملت، گروه دیگر را از خانه و کاشانه اش، اخراج بکند، مثل اینکه خودتان را اخراج کردید، «ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ» سپس همه شما این میثاق را پذیرفتید. «وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» و خودتان که شاهد هستید، که این اقرار انجام شده است.

«ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ» سپس شما آن کسانی هستید که گروههایی از شما گروههای دیگر را به قتل رساندند، «تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ» و گروهی از خودتان را از خانه و کاشانه شان اخراج کردید، رفتید با آنها جنگیدید، یک عده را کشتید، بقیه را آواره کردید «تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» پشتیبانی کردید از یکدیگر، علیه آن گروهی که می خواستید آنها را بکشید و اخراج بکنید، مثلاً دو گروه، سه گروه، دست به دست هم دادید، با همدیگر متحد شدید، پشت به پشت هم «تَظَاهَرُونَ» از یکدیگر پشتیبانی کردید، «بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» بر اساس گناه، بر اساس دشمنی، چرا «إِثْمٍ» چون آدم کشی و اخراج، اثم است، بر اساس گناه و دشمنی، «وَإِنْ يَأْتُوكُمْ آسَارٌ تَفَادَوْهُمْ» و وقتی همین اخراج شدگان، سراغ شما آمدند، چون آواره هستند «تَفَادَوْهُمْ» فدیة می گیرید، از آنها استفاده می کنید، «تَفَادَوْهُمْ» یعنی همان ها را در جامعه خودتان، خودشان را فدیة خودشان قرار می دهید، «تَفَادَوْهُمْ» یعنی طرف را پناه می دهید به شرط بردگی. شرط نجات این است که باید کار کنی، این در حالی است که «وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ» این در حالی است که اساساً اخراج اینها بر شما حرام بوده است. شما حق نداشتید، اینها مستحق اخراج نبودند، که امروز فدیة آنها بردگی آنها برای شما باشد، بعد خدا می پرسد «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» پس آیا ایمان می آورید به بعض کتاب و کفر می ورزید به بعض دیگر، می فرماید از کتاب کاملاً سوء استفاده می کنید، اینجای کتاب گفته است اخراج نکنید، نکشید، شما اخراج می کنید و می کشید، این کفر است، یک جای دیگر از کتاب گفته است اگر کسی را در جنگ حربی، شما اسیر گرفتی، می توانی از او به عنوان نیروی کار در جامعه استفاده کنی، یعنی موضوع این حکم چیست؟ کسی که در جنگ حربی با شما، اسیر شده باشد. بعد این موضوع را آمدید اینجا تطبیق می دهید، کسانی که به حرام کشتید آنها را، و به حرام اخراجشان کردید، آمدید آنها را طبق این آیه کتاب به بردگی می گیرید، پس ایماننان هم باز کفر است. کتاب که گفته بود، اول آن را گفته بود، تو حق اخراج نداشتی که الان بیایی به استناد به کتاب آن را برده کنی، او را اسیر خودت بکنی، می خواهد نشان بدهد روی کرد آنها در تعامل با کتاب، یک رویکرد سودجویانه مادی گرایانه است و بس، هر جای کتاب که نفعی برایشان ندارد، زیر پا می گذارند، هر جای کتاب را که می توانند توجیه کنند از آن سودجویی کنند این کار را انجام می دهند. پس چه جزایی دارد جز

خفت و خواری در زندگی دنیا و جز شدیدترین عذاب ها در قیامت، «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» و خدا غافل نیست از آنچه که عمل می کنید.

دقت کنید، این آیه عبارت هایش همه مضارع است، «ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ» هیچ کدام ماضی نیست این نشان می دهد که آن سیره پیمان شکنی که در طول تاریخ بوده است، الان به اوج خودش رسیده است، الان شما همان مردمی هستید که به خودتان رحم نمی کنید، «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ» کسانی که به این میثاق پشت کردند، کسانی بودند که زندگی دنیا را با آخرت معاوضه کردند. مشتری زندگی دنیا شدند در قبال از دست دادن آخرت «فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ» پس عذاب از اینها تخفیف داده نمی شود «وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» و اینها یاری نمی شوند، دنیاگرایی کل معضل است، کل مشکل است.

یکی از جنبه های خواندن تاریخ بنی اسرائیل برای ما مسلمانها، عبرت گرفتن است، تطبیق دادن خودمان با آنهاست. نه در جنبه اثباتی خیلی محکم جلو می رویم که بگوییم اهل عبادت و احسان و حُسن و اقامه نماز و ایتاء زکات هستیم، در جنبه سلبی هم قافیه را باختیم، خودمان به جان هم افتادیم. جزای چنین کسانی چیست؟ «فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» خواری در زندگی دنیا جزای چنین رفتاری است. خدا که سنتهایش عوض نمی شود.

و ما به موسی (ع) کتاب دادیم «وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ» و از پس موسی یکی بعد از دیگری رسولان را آوردیم «وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ» تا رسیدیم به عیسی (ع) «وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ» و به عیسی بن مریم بینات دادیم «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» و او را با روح القدس (حضرت جبرائیل) تایید کردیم. روح القدس شاید بشود گفت «الرُّوحِ» است. «أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ» آیا هر وقتی که رسولی برای شما چیزی را آورد (جاء..ب) یعنی آورد) که میل شما به او نبود «بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ» یعنی میل نفسانیتان نداشت «اسْتَكْبَرْتُمْ» استکبار ورزیدید، خود را بزرگتر شمردید از قبول. در نتیجه «فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» پس بعضی از این پیغمبران را تکذیب کردید و بعضی دیگر را می کشید! «كَذَّبْتُمْ» «تَقْتُلُونَ» تا یک وقتی «كَذَّبْتُمْ» بودید. بعد سیره کنونی قتل است! دیگر هر پیغمبری را خوششان نیاید حذف می کنند! با توجه به سیره بودن این، اشاره می دهد که الان هم در همین موضع هستند. یعنی الان هم در مقابل پیغمبر گارد گرفتید. پیغمبر باید کشته شود! این همانی نیست که ما منتظرش بودیم. «جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ» چیزی را آورده که ما خوشمان نمی آید، حرفی می زند که ما خوشمان نمی آید. معیار، خوش آیند ماست نه حقیقت! آیا هر وقت یک پیغمبری حرفی برای شما آورد که هواهای نفسانی شما با آن هماهنگ نبود استکبار ورزیدید، پس گروهی از این پیغمبران را تکذیب کردید و گروهی را می کشید؟! «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ» و گفتند قلبهای ما در غلاف است. بعد خداوند می فرماید: «بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ» آنها که می گویند «قُلُوبُنَا غُلْفٌ» نمی خواهند بگویند که ما آدمهای نفهمی هستیم، سخنی در دل ما اثر نمی گذارد، نه، بلکه در مقام تایید خود می گویند؛ خدا می فرماید «بَلْ» آنچه را که آنها جلوه می دهند حقیقتش چیز دیگری است. حقیقت آن ادعایی که می کنند اینست «بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ» بلکه اینها ملعونند.

از «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» رسید به قرآن «وَلَمَّا جَاءَهُمْ... لَمَّا مَعَهُمْ» و وقتی آمد برای آنها کتابی از جانب خدا که تصدیق کننده چیزی است که با آنها است یعنی تورات، «وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا» و اینها

قبل از اینکه قرآن بیاید بر کافران استفتاح می کردند، مدام می گفتند پیروزی با ماست، حق با ماست. چشم انداز را متعلق به خودشان می دیدند «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا» ولی وقتی که آمد آنچه که می شناختند آن را، نسبت به آن کافر شدند «فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» پس لعنت خدا بر کافران باد «بَلْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ». اینها چون نسبت به چیزی که معرفت داشتند، کفر ورزیدند لذا خداوند آنها را لعنت کرده است و دیگر حق در قلبشان نفوذ نمی کند.

چرا نسبت به آن کفر ورزیدند؟ «بَغِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» اینها نمی توانند تحمل کنند. «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ» چه بد است آنچه خریدند در قبال وجودشان، در واقع خودشان را فروختند و چیز دیگری را به جای خودشان خریدند. چی خریدند؟ «أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» اینکه کفر ورزیدند به آنچه که خدا نازل کرد «بَغِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ... مِنْ عِبَادِهِ» چرا؟ به خاطر یک بغی. بغی یعنی زیاده خواهی. به خاطر یک بغی ای که ریشه در حسد داشت. آن حسد چه بود؟ نتوانستند تحمل کنند این کتاب بر کسی غیر خودشان نازل شده است! ریشه در سیره دنیاگرایانه دارد. در همین بزنگاه دنیاگرایی بدبختش می کند. می گوید چرا کتاب بر من نازل نشد؟ «بَغِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ... مِنْ عِبَادِهِ». «فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ» تا قبل از این یک غضبی داشتند با تخلفهایی که کرده بودند «بَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ»، این هم شد «بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ» غضب تشدید شد. لذا «وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ» و برای کافران عذابی است خوار کننده.

وقتی به آنها گفته می شود: «آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»، می گویند ما به آنچه بر خودمان نازل شده ایمان می آوریم، اما به غیر آن کفر می ورزند، یعنی به قرآن کفر می ورزند. این در حالی است که «وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ» شما اگر راست راستی به آنچه بر خودت نازل شده ایمان داری، علی القاعده اینکه آمده حق است و تصدیق کننده کتاب تو هست، باید به این هم ایمان بیاوری دیگر! «قُلْ» به ایشان بگو! حالا می خواهد مچشان را بگیرد، «فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، ببینید نمی فرماید: «فَلِمَ قَتَلْتُمْ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ» چرا؟ چون سیره قتل پیامبران هنوز ادامه دارد، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» اگر مومن هستید. اگر واقعاً کسی مومن باشد پیامبر می کشد؟

«ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» شما آن کسانی هستید که بعد از دلایل روشن موسی اتخاذ عجل کردید، اتخاذ عجل هم که توضیح دادیم؛ اتخاذ عجل آن رویکرد و تلاشی است که این مردم برای تجمیع بین خداپرستی و دنیاگرایی کردند، آن عجل که نماد برکت مادی بود را به عنوان نماد قرار دادند که اگر خدایی هست خدا برای جیب ماست، برای دنیای ماست.